

سرگذشت مانیفست حزب کمونیست

مقاله ای از کارگر انقلابی، صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شماره 936، دسامبر 1977
اواسط فوریه سال 1848 لندن، چاپخانه کوچک محله "بیشاپ گیت": "یک جزوه کمونیستی جدید به چاپ می رسد.
خود دارد. سراسر اروپا Manifest der Kommunistischen Partei جزوه به زبان آلمانی نوشته شده و عنوان
شاهد توزیع گسترده ی مانیفست است. این در حالی است که خیزش و ناآرامی در اغلب مراکز پر
جمعیت قاره اروپا جریان دارد. هسته های کوچک انقلابیون، چشم انتظار بیانیه ای قدرتمندند که بتواند
به فعالیتشان سمت و سو داده و توده های مردم را درگیر یک جنبش عمیق انقلابی کند
این جملات که با حروف برجسته بروی کاغذ نقش بسته، آغازگر مانیفست است:
«شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب
این شبح وارد ائتلافی مقدس شده اند... وقت آنست که کمونیستها آشکارا، در برابر جهانیان، نظرات و
اهداف و تمایلات خویش را بیان دارند؛ و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست خود حزب را قرار دهند.»
این اثر به سرعت به زبان های گوناگون در قاره های اروپا و آمریکا ترجمه می شود. در انگلستان بر آن نام
"مانیفست کمونیست" می نهند. برای نخستین بار در سال 1850 بر یکی از نسخه های اولیه ی چاپ انگلیسی،
نام مولفان که تا آن زمان ناشناخته بودند، آورده میشود: کارل مارکس و فریدریش انگلس
اسناد و مانیفست های بیشمار دیگری که در آن دوره منتشر شده بودند، اینک به فراموشی سپرده شده اند و در بایگانی
کتابخانه ها خاک می خورند. اما این مانیفست زنده است؛ آن را با علاقه در گتوها، مناطق پایگاهی جنگلی، و حتی در
کلاس های درس در نقاط مختلف دنیا مطالعه می کنند. این مانیفست کماکان نسل های انقلابی را پیاپی الهام می بخشد
و تربیت می کند.

مانیفست کمونیست "یک سند پایه ای و ژرف بینانه جنبش مدرن کمونیستی است؛ نخستین اظهاریه"
ایدئولوژی علمی است که اینک به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مشهور است. به افتخار صد و
. پنجاهمین سالگرد انتشار "مانیفست کمونیست"، اینک سرگذشت پیدایش آن را نقل می کنیم

ای شیرهای خفته برخیزید
بیشمار و شکست ناپذیر،
به وقت خواب زنجیرتان کردند،
فرو ریزید زنجیر هاتان را شبنم وار
! آنان اندک اند و شما بسیار

"پرسی شه لی" تقدیم به کارگران منچستر که در سال 1819 با قوای حکومتی پیکار کردند)
در اواسط دهه 1840، جنبش کمونیستی به شدت نیازمند یک مانیفست متحد کننده ی جدید بود. جامعه به سرعت در
حال تغییر بود؛ آموزه های انقلابی قدیمی که از انقلاب کبیر بورژوازی سال 1789 فرانسه نسخه برداری شده و با
شرایط روز تطبیق یافته بود، دیگر با اوضاع خوانائی نداشت
از بعضی لحاظ، انقلابیون دوران سختی را می گذراندند. انقلاب کبیر فرانسه به شکست انجامیده بود. نخست، از
درون به انقلاب خیانت شد: توسط ناپلئون بناپارت که بیشرمانه تاج امپراتوری بر سر نهاد. سپس، فرانسه از بیرون
درهم شکست: در سال 1815، قوای متحد سلطنت های فئودالی اروپا، ارتش فرانسه را شکست دادند. در نتیجه برای
چند دهسال، "ائتلاف مقدس" سلطان های فاتح، مردم را تحت سلطه وحشیانه خویش گرفتند: شاهان و شاهزادگان
دوباره بر سر کار آمدند؛ سیاست های انقلابی ضدسلطنتی سرکوب شد؛ مرزها تحت کنترل شدید قرار گرفت؛ همه جا
از جاسوس و خبرچین پر بود

اما درست همان موقع که قدرت های ارتجاعی، پیروز بنظر می رسیدند، تغییرات شدید اقتصادی از توان آنها می
کاست و نیروهای ناراضی و قدرتمند نوینی را بوجود می آورد. در تکنولوژی و تولید انقلاب شده بود. باصطلاح
"سیستم کارخانه" در چند ناحیه صنعتی جدید انگلستان برپا شده بود؛ و بقیه ی اروپا از این مشقت خانه های دهشتناک
تقلید می کردند. بچه های 9 ساله اغلب مجبور بودند هفته ای 60 یا حتی 72 ساعت در کارخانه کار کنند. تأثیرات
سرمایه داری بر کشاورزی، دهقانان سهم بر را به زور از زمین هایشان راند؛ و برخی از آنها به جزئی از یک طبقه
شورشگر نوین یعنی پرولتاریای مدرن تبدیل شدند

اولین نشانه های یک خیزش نوین انقلابی پدیدار شده بود. در ژوئیه 1830، پاریس یکباره صحنه جنگ خیابانی و
سنگر بندی شد. در سال 1831، ابریشم بافان شهر لیون از کارگاه های دخمه وار خویش بیرون آمدند و چنین آواز
کردند:

آنکه که ما حاکم شویم
آنکه که حاکمیت شما پایان یابد
دنیای کهن را در تار و پود می پیچیم
بشنوید! این غرش قیام است

دهسال بعد، "شورش های نان" یکی پس از دیگری بوقوع می پیوست. بهمین خاطر دهه 1840 را دهه ی
گرسنگی نام گذاری کردند

در همین دوران، رادیکال ترین نیروها جنبش جدیدی به راه انداخته بودند که آن را "کمونیسم" می نامیدند. آنها رویای
تقسیم ثروت های جامعه و الغای تمایزات طبقاتی را در سر داشتند. کمونیسم اولیه، آمیخته ای از اندیشه های درخشان،
آرزوهای غیر عملی "تخیلی" و اقدامات متهورانه بود. برخی کمونیست های اولیه معتقد بودند که جنبش های اشتراکی
به تدریج قادرند طرق نوین زندگی را به نوع بشر بیاموزند بی آنکه نیازی به سرنگونی قهرآمیز نظم کهن باشد.
دیگرانی هم بودند که فکر میکردند از طریق توطئه گری های کوچک و بدون پیوند عمیق با توده های مردم، میتوان
جامعه را تغییر داد

هر روزی که می گذشت بی ثمری این طرح ها و شیوه ها بیشتر به اثبات می رسید؛ و دو انقلابی جوان آلمانی به
واسطه تجزیه و تحلیل های نافذ و جدیدشان پیروان بیشتری پیدا می کردند. کارل مارکس و فریدریش انگلس در
بروکسل بهم پیوستند تا راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کنند

هر يك از آنها نقاط قوتی داشت که مشارکت شان را غنی تر می ساخت. کارل مارکس در سال 1818 زاده شد؛ او
تحقیق دقیق و نقادانه ای در مورد تمامی تئوریها و فلسفه های مختلف انقلابی آن دوران انجام داد. مارکس بعنوان
مقالاتی در تحلیل جزء به جزء سیاست ها و درگیری Rheinische Zeitung روزنامه نگار نشریه مترقی
های دوران خود - بویژه در مورد زندگی دهقانان حاشیه رود "راین" در آلمان نوشت. یکی از آشنایان
مارکس جوان، وی را چنین تصویر کرد: «حق به جانب، پرشور، بی پروا، سرشار از اعتماد بنفس،
... و در عین حال عمیقا جدی و دانا، يك دیالکتیسین بی قرار

به فرانسه تبعید شد. بعدها فرانسه به Rheinische Zeitung در سال 1843، مارکس به دنبال ممنوعیت انتشار
مرکز فعالیت های انقلابی در اروپا تبدیل شد

انگلس در سال 1820 در يك خانواده ثروتمند و سرمایه دار آلمانی متولد شد. در دوره دبیرستان ترك تحصیل کرد و
مطالعه و آموزش را تنها به پیش برد. در سال 1842 عازم منچستر در انگلستان شد تا در کارخانه بافندگی متعلق به
خانواده اش کار کند. بعدها در مورد آن روزها می گفت که ذهنش را ترانه های انقلاب فرانسه پر کرده بود و آرزوی
ظهور مجدد دوران مشهور به گیوتین و ترور سرخ پاریس را در دل داشت

او در انگلستان، پیشرفته ترین تحولات سرمایه داری را از نزدیک دید: ابزار قدرتمند تولید صنعتی و زاغه ها و
بیماریهای مسری در شهرک های جدید کارگری. انگلس به بررسی جنبش چارتیست ها پرداخت که اولین جنبش توده
ای کارگران بود. او از سرمایه داری متنفر بود و به روشنی می دید که این نظام به سرعت در حال دگرگون کردن
دنیای کهنه است

مارکس و انگلس دوشادوش یکدیگر کوشیدند تا بر پایه مطالعه عمیق سیاست، اقتصاد، تاریخ و فلسفه، يك سننر نافذ و
قاطع جدید ارائه دهند. برخورد علمی آنها، کمونیسم را از محدوده تخیلات و رویاهای خوش خارج کرد و به دنیای پر
تب و تاب سیاست های عملی آورد

سازمان کمونیستی جدیدمانیفست کمونیست جدید

ترویج بی سر و صدا ثمر داده است. هر بار که به کُلن میروم، یا به کافه ها سر میزنم، با پیشرفت های تازه و «
پیروان جدید مواجه میشوم. جلسات کُلن اعجاب انگیز است: بتدریج گروه های پراکنده کمونیست را کشف می کنیم که
کاملا در خفا و بدون همکاری مستقیم ما ایجاد شده اند... افراد از نظر ذهنی آماده اند و پتک را باید کوبید، زیرا آهن
(گداخته شده است).» از نامه فریدریش انگلس به کارل مارکس طی سفرش به آلمان-1845

از سال 1846، مارکس و انگلس کوشیدند با گروه های گوناگون و متعدد کمونیستی که یکی پس از دیگری در اروپا
ایجاد میشد، ارتباط برقرار کنند. یکی از موفق ترین این گروه ها، "انجمن عدل" در لندن بود که چند صد عضو داشت.
بسیاری از تبعیدیان انقلابی آلمانی نیز از اعضای آن بودند. این گروه به آثار مارکس و انگلس و پیشنهادی که آنها در
مورد سازماندهی مجدد، تحت نام "اتحادیه کمونیستی" مطرح کرده بودند، علاقه نشان می داد. مارکس در کنگره
موسس حضور نداشت، اما با آنها بر سر شعار قدیمی "همه مردان، برادرند" مبارزه کرد و گفت: مردانی هستند که
مایل نیستم برادرشان باشم. پس، شعار جدید نبرد "اتحادیه کمونیستی" چنین شد: پرولتراهای همه کشورها متحد شوید
رفیقی، مارکس و انگلس را در آن دوران چنین توصیف کرد:

« مارکس هنوز جوان بود؛ تقریبا 28 ساله. اما همه ما بشدت تحت تاثیرش بودیم. با اندامی متوسط، شانه های پهن،
ورزیده و پر تحرك... سخنرانی هایش کوتاه و اقناعی بود و منطقی قوی داشت. مارکس بهیچوجه اهل خیالبافی

نبود... فریدریش انگلس که برادر معنوی مارکس محسوب میشد،... باریک بود و فرزند با موها و سبیل روشن او بیشتر شبیه یک افسر گارد باهوش و جوان بود تا یک اهل کتاب».

در سپتامبر 1847، "اتحادیه کمونیستی" جدید، پیش نویس "اصول عقیدتی کمونیستی" را تهیه کرد. این سندی تخیلی از نوع قدیم بود که بر پایه یکرشته اصول بی ربط به زندگی واقعی قرار داشت. سند از شیوه پرسش و پاسخ های مذهبی پیروی می کرد. مارکس و انگلس حاضر به تایید آن نشدند. انگلس کاری کرد که مسئولیت تهیه پیش نویس جدید به خودش واگذار شود.

در ماه اکتبر، انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد و چنین پیشنهاد کرد: « بنظر من بهترین کار اینست که شکل پرسش و پاسخی را کنار بگذاریم و این سند را "مانیفست کمونیست" بنامیم. باید تا حد معینی موضوعات را بلحاظ تاریخی مطرح کنیم. شکل کنونی نمی تواند از پس این کار برآید». انگلس پیشنهاد کرد که مانیفست به مسائل سازماندهی حزبی بپردازد. اما هشدار داد که این کار فقط "تا آن حدی به پیش رود که می تواند علنی انجام شود".

مارکس و انگلس با هم به کنگره دوم "اتحادیه کمونیستی" رفتند. کنگره برای ده روز در ماه های نوامبر و دسامبر 1847 به بحث در مورد برخورد جدید و تکان دهنده مارکس و انگلس به سیاستهای کمونیستی پرداخت. پیشنهادات مارکس و انگلس پذیرفته شد.

اتحادیه کمونیستی، برنامه قدیمی خویش مبنی بر تهییج حول "جامعه نیکان" را کنار گذاشت و یک هدف همه جانبه تر و قاطعتر را به تصویب رساند: «سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا، الغای جامعه کهنه بورژوائی که مبتنی بر تخصم طبقاتی است، برقراری یک جامعه نوین عاری از طبقات و «مالکیت خصوصی»

یک تشکیلات کمونیستی بر مبنای خط و مشی جدید شکل گرفت؛ و مارکس مسئول به پایان رساندن مانیفست این تشکیلات شد. او این کار را با دقت و عمق همیشگی و موشکافانه اش در بروکسل آغاز کرد. کاسه صبر رفقایش در لندن لبریز شده بود. انقلاب در "میلان" و "پالرمو" براه افتاده بود و رفاقا به انتشار مانیفست جدید خویش نیاز داشتند. در ژانویه 1848، آنها برای مارکس مهلت تعیین کردند: اگر تا اول فوریه کار مانیفست تمام نشود، "اقدامات دیگری بعمل خواهد آمد". مارکس کارش را در اوائل فوریه 1848 تمام کرد و دست نویس را سریعاً به لندن فرستاد.

یک سلاح مبارزاتی

فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده اند. مسئله، تغییر آنست -- کارل مارکس، 1845

بعنوان برنامه رسمی "اتحادیه کمونیستی" منتشر Manifest der Kommunistischen Partei، اواسط فوریه شد. چند روز بعد در پاریس قیام شد و پادشاه فرانسه را از تخت به زیر کشید. در عرض چند هفته، انقلابی که کمونیست ها انتظارش را داشتند به وین و برلین گسترش یافت. طی چند ماه، حکومت ها در قلب اروپا یکی پس از دیگری سرنگون شدند. از "مانیفست" مارکس و انگلس با شور و شوق استقبال می شد. گرایش کوچک کمونیستی اینک به سلاحی قدرتمند دست یافته بود تا در سراسر اروپا وارد نبرد شود. "مانیفست" سریعاً از آلمانی به انگلیسی، فرانسوی، لهستانی و دانمارکی ترجمه شد. پلیس بلژیک که نگران شده بود مارکس را دستگیر کرد. "ینی مارکس" هم که دنبال همسرش می گشت دستگیر شد و به اتهام بی خانمان بودن به زندان رفت. آنها که از بلژیک اخراج شده بودند راهی پاریس شدند. مارکس و انگلس کمیته مرکزی "اتحادیه کمونیستی" را مجدداً سازمان دادند و باشگاه کارگران آلمانی را بنیان گذاشتند که خیلی زود تعداد اعضایش به 400 نفر رسید. اینک همه چشم ها به آلمان دوخته شده بود. انگلس چنین نوشت: «همه چیز واقعاً خیلی خوب پیش میرود، همه جا شورش برپاست»...

اوایل آوریل، مارکس و انگلس از مرز گذشتند و وارد آلمان شدند. آلمان در آن روزها از چندین دولت نیمه مستقل تشکیل میشد که تحت تسلط پادشاهی پروس قرار داشتند. آنها با خود 1000 نسخه از "مانیفست کمونیست" که به تازگی از لندن به دستشان رسیده بود را هم قاچاق کردند.

مارکس و انگلس فعالیتهای خود را در شهر "کلن" براه انداختند. جنبش انقلابی در آن شهر پیشرفته تر از هر نقطه دیگر آلمان بود. بعد از گذشت فقط چند ماه، تعداد اعضای شعبه محلی "اتحادیه کمونیستی" به 8000 نفر رسید. اما این "اتحادیه" تحت تسلط خط راست روانه ای بود که کارگران را به مطالبات دستمزدی محدود کرده و حتی از خواست سلطنت مشروطه پشتیبانی می کرد. مارکس تشکیلات انقلابی خویش را پایه ریزی کرد که بزودی جای "اتحادیه کمونیستی" در حال زوال را گرفت. مارکس و انگلس وظیفه خود را پیوند با توده های وسیع و رهبری آنها در امر انقلاب قرار دادند. انگلس بعدها چنین نوشت: «ما آنقدر با عملکرد تخیل گرایان آشنا بودیم که بدانیم فریاد بدون تکیه گاه بجائی نمی رسد».

را منتشر کردند. این Neue Rheinische Zeitung از اول ژوئن 1848، مارکس و انگلس روزنامه انقلابی

روزنامه به افشای حکومت های پادشاهی در اروپا و تعرض به آنها می پرداخت و توده ها را به يك انقلاب دمکراتيك رادیکال علیه فئودالیسم و مطلقه گری بر می انگيخت. این روزنامه تیراژی معادل پنج هزار نسخه داشت که در آن دوره یکی از پرتیراژترین نشریات آلمان محسوب می شد. انقلاب در پروس هرگز نتوانست سلطنت را سرنگون کند. طی سالهای 1848 و 1849 امواج مبارزات توده ای مرتباً پیا پی می خاست. حکومت با پیشنهاد برگزاری انتخابات، اپوزیسیون بورژوازی را با خود همراه کرد. این در حالی بود که ارتش پروس همچنان به مراکز انقلابی حمله می برد.

در ماه سپتامبر، مارکس و انگلس و چند تن از هواداران آنها توسط يك میتینگ توده ای بعنوان اعضای "کمیته امنیت عمومی" انتخاب شدند. نام این کمیته، از ارگانهای قدرت انقلابی در فرانسه که 80 سال قبلتر اشراف را اعدام کرده بود، وام گرفته شده بود. روز 25 سپتامبر مقامات کشور نیروهای ارتش را برای دستگیر کردن رهبران اصلی اعزام و تمامی تشکلات سیاسی موثله غیرقانونی اعلام شدند. برای Neue Rheinische Zeitung داشتند. روزنامه دستگیری انگلس يك پوستر دیواری منتشر شده بود. او و چند تن دیگر از نویسندگان روزنامه مذکور به آن سوی مرزها گریختند و چند ماهی آفتابی نشدند.

مارکس یکی از رهبران بود، اما در مجامع توده ای بعنوان يك سخنگو مطرح نشده بود. مقامات هیچ گواهی در دست نداشتند که او را به "توطئه گری" ربط دهند. بنابراین زمانی که دیگران مجبور به ترك کشور شدند، مارکس در کلن را در مقابل چشم مقامات نظامی بعهدہ Neue Rheinische Zeitung باقی ماند و تقریباً دست تنها انتشار مجدد گرفت. چندی نگذشت که مارکس را به دادگاه کشیدند. هیئت منصفه بعد از اینکه مارکس يك دفاعیه همه جانبه سیاسی ارائه داد و جمعیت بیشماری نیز در سالن دادگاه تهدید می کردند که بزور وی را آزاد خواهند کرد، مارکس را تبرئه نمود.

در ماه دسامبر، مارکس به يك نتیجه گیری رادیکال جدید رسید: بورژوازی ثابت کرده که از رهبری انقلاب جهت سرنگونی فئودالیسم و رژیم های پادشاهی ناتوان است. اگر طبقه کارگر جنبش را رهبری نکند، جنبش شکست خواهد خورد.

روز دوم مارس، سربازان قداره بند پروس به خانه مارکس ریختند. آنها از مارکس خواستند که یکی از نویسندگان را تحویل دهد، وگرنه "بد می بیند". مارکس پاسخ داد که تهدیدهایشان "مطلقاً هیچ اثری بر وی ندارد". سربازان ناگهان متوجه شدند که مارکس تپانچه ای در جیب دارد. آنها سراسیمه خانه را ترك کردند. انگلس بعدها ارتش پروس را مسخره می کرد و می گفت که پادگان آنها هشت هزار مسلح داشت؛ در حالی که "دژ" روزنامه ما فقط مسلح به چند میله سربی، چند خشاب مرکب و کلاه های سرخ حروف چینان بود.

از اواخر بهار 1849، ارتش پروس سلطه خود بر جلگه راین را محکم تر کرد و مردم در مقابلش دست به ضد حمله زدند. انگلس در سنگرها حاضر بود و نزدیک شهر محل تولد خود یعنی "البرفلد" می جنگید. روز 9 ماه مه، رئیس پلیس حکمی برای مارکس فرستاد که از او خواسته شده بود در عرض 24 ساعت کشور را ترك کند. مدارك قانونی مارکس باطل شده بود و بدین ترتیب او يك خارجی بی مدرک محسوب می شد. رئیس پلیس وی را محکوم کرد که "بیشرمانه از میهمان نوازی ما سوء استفاده کرده است" زیرا فراخوان "ابراز مخالفت با حکومت موجود، سرنگونی قهرآمیز حکومت، و برقراری يك جمهوری اجتماعی" را صادر کرده است.

به علت اینکه همه اعضای هیئت تحریریه آن یا در تبعید بودند یا Neue Rheinische Zeitung روزنامه در زندان نمی توانست انتشار یابد. مارکس در روز 18 ماه مه آخرین شماره این روزنامه را منحصر با مرکب سرخ چاپ کرد. مقامات می کوشیدند سرکوب تبهکارانه شان را با بهانه های پر زرق و برق: بیوشانند. مارکس در آخرین شماره روزنامه مقامات را چنین بیاد تمسخر گرفت:

«عبارات عوامفریبانه که به زور دنبال توجیه می گردند به چه دردی میخورند؟ ما نیز بیرحمیم و بهیچوجه از شما طلب لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال ترور علیه تان عذرخواهی نخواهیم کرد.»

از این شماره روزنامه که سریعاً بعنوان "شماره سرخ" مشهور شد، بیست هزار نسخه بچاپ رسید. تا سال ها بعد نسخه های این شماره در بین کارگران انقلابی اروپا و شمال آمریکا دست بدست می گشت؛ و اغلب "مانیفست کمونیست" نیز همراه آن توزیع می شد.

با پیشروی ضد انقلاب، مارکس و انگلس در حاشیه راین بسمت جنوب عقب نشینی کردند. مارکس که دیگر نمی توانست بدون مدرک در آنجا زندگی کند به پاریس رفت و تحت يك نام جعلی در آنجا سکنی گزید و درگیر مبارزه شد. انگلس در آلمان باقی ماند و به مبارزه مسلحانه علیه ارتش در حال پیشروی پروس پیوست. او در چهار نبرد شرکت کرد، تا سرانجام مجبور شد بسمت مرز سوئیس عقب نشینی کند. انگلس طی نامه ای به "ینی مارکس" چنین نوشت:

"صفر گلوله ها مسئله کم اهمیتی است." او با غرور گفت که اینک دیگر هیچکس نمی تواند بگوید کمونیستها در روز نبردهای سنگین در میدان نبودند.

وقایع ماه مه، خاتمه يك دوره از انقلاب آلمان را رقم زد. سرکوب حکومتی چند سال ادامه یافت. يك شاعر انقلابی روزهایی را توصیف کرد که مردم دائما در خانه هایشان با شنیدن شلیک جوخه های مرگ - بهنگام اعدام انقلابیون - تکان می خوردند. افرادی که نزد آنها "مانیفست کمونیست" پیدا میشد را در جا دستگیر می کردند.

مانیفستی برای يك جنبش نوین جهانی

مارکس و انگلس دوباره در انگلستان بهم پیوستند و در آنجا برای ایجاد دوباره تشکیلات کمونیستی و طراحی يك ارگان انقلابی جدید فعالیت کردند. در آن زمان مارکس 31 ساله بود و انگلس هنوز 30 سال هم نداشت.

مارکس از پراتیک فشرده انقلابی سالهای 1848 و 1849 بسیار آموخته بود. او در مورد انقلابات پرولتری چنین نوشت: "آنها مدام از خود انتقاد می کنند؛ پی در پی حرکت خود را متوقف می کنند و به آنچه ظاهر انجام یافته، باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند. خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بباد استهزاء می گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم اهداف خویش آنقدر پس می نشینند که سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و زندگی، خود با بانگ صولتمند اعلام دارد که

اگل اینجاست! همین جا برقص Hic Rhodus, hic salta

بعد از سال 1848، کمونیسم دیگر يك "شیخ" نبود، بلکه يك جنبش واقعی و با رگ و ریشه بین المللی بود. "مانیفست کمونیست" ممتازترین و بانفوذترین سند این جنبش محسوب می شد. انگلس بعدها نوشت که "مانیفست"، راه و رسم عمل "را برای کمونیست ها به پیش گذاشت تا در نبرد" به مثابه يك ارتش واحد تحت يك پرچم واحد" حرکت کنند.

از آنجا که "مانیفست" حاوی يك تحلیل ماتریالیستی بود و يك سنتز زنده را ارائه میداد، وقتیکه چند سال بعد مارکس و انگلس به آن نگاه میکردند برخی بخشهای این سند را کهنه می یافتند. طی 150 سال اخیر، دنیا تغییرات بسیاری کرده است. گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده که باید از آنها جمعبندی شود. تا با این کار، شناخت کمونیستها بطور کیفی گسترش و تعمیق یابد.

با این وجود، کهنه این سند برجسته، تازگی و قدرتمندی خویش را طی 150 سال حفظ کرده و همچنان بیان حقیقت است. شیوه دیالکتیک ماتریالیستی، نتیجه گیری های ژرف اندیشانه درباره امکان محو طبقات، و تحلیل از رسالت تاریخی. طبقه نواخته پرولتر، کهنه "مانیفست کمونیست" است.

مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" خاطر نشان کردند که:

«انقلاب کمونیستی، رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل می شود».

سه سال بعد، متعاقب سال 1848، کارل مارکس مجدداً به این موضوع پرداخت و چنین جمعبندی کرد که کمونیسم، «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری به محو تمایزات طبقاتی بطور کلی، به محو کلیه مناسبات تولیدی که شالوده آن تمایزاتند، به محو کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر «این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند این دو مقوله مارکسیستی که مائونیست ها از آنها بعنوان "دو گسست رادیکال" و "چهار کلیت" یاد می کنند، همچنان نکته مرکزی شناخت ما از تغییرات عمیقی است که پروسه جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زنند.

در سال 1869، ترجمه روسی "مانیفست کمونیست" توسط "باکونین" در سوئیس منتشر شد. این ترجمه به درون مرزهای پادشاهی تزاری قاچاق شد. در سال 1871، زمانی که طبقه کارگر برای نخستین بار قدرت را کسب کرد و برای چند ماه، کمون پاریس را برپا داشت، "مانیفست کمونیست" به راهنمای نسل نوین انقلابی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شد. دیگر، بسیاری از کمونیست ها خود را "مارکسیست" می خواندند.

طی دهه 1870، ترجمه های مختلفی از "مانیفست" در ایالات متحده منتشر شد. یکی از آنها را "آلبرت پارسونز" تهیه کرده بود. او از رهبران کارگران انقلابی شیکاگو بود که بعدها به چهره برجسته وقایع ماه مه در "هی مارکت" تبدیل شد. در سال 1882، ترجمه جدید روسی مانیفست برای تربیت نسلی از مارکسیستها منتشر شد که تدارک ایجاد حزب بلشویک لنینی را دیدند.

سال بعد از نگارش "مانیفست"، یعنی در سال 1917، پرولتاریای انقلابی برای نخستین بار قدرت 70 را در روسیه بدست گرفت و حفظ کرد. این پیروزی تاریخی در عمل بسیاری از ایده های کلیدی "مانیفست" را به اثبات رساند. در عین حال، ایجاد قدرت دولتی نوین باعث شد که برای نخستین بار آثار مارکسیستی در سراسر جهان بطور گسترده انتشار یابند. يك صد سال بعد از نگارش "مانیفست"

«کمونیست»، مائوتسه دون رهبر کمونیست ها در آستانه کسب قدرت سراسری در چین نوشت
«توپ های انقلاب اکتبر، مارکسیسم - لنینیسم را برای ما به ارمغان آورد»
طی قرن بیستم، «مانیفست کمونیست» تقریباً به همه زبان های دنیا ترجمه شده و میلیون ها نفر در مسیر کسب رهائی،
آن را مشتاقانه مطالعه کرده اند. طی 150 سال، «مانیفست کمونیست» مخفیانه توزیع شده، تحت تعقیب قرار گرفته،
ممنوع اعلام شده، یا مورد تقدیر قرار گرفته است. این اثر، نمونه زنده ایده هائی است که واقعیت مادی را دگرگون
می کنند. این اثر، بمعنای واقعی تاریخ بشر را شکل داده و بر زندگی صدها میلیون نفر تاثیر گذاشته است. تاثیر
«مانیفست» گواهی است بر قدرت آن ایدئولوژی علمی که راهنمای مبارزه انقلابی پرولتاریا در راه رهائی نوع بشر
است. اینک به پایان قرن بیستم نزدیک می شویم؛ اما عبارات پایانی «مانیفست کمونیست» کماکان بنیان اعتقاد تمامی
کسانی است که از ستم بیزارند: «کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام
می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است.
بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از
دست نمی دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد
«!کارگران همه کشورها، متحد شوید»